

سکولار نبودن گزاره‌های علوم توصیفی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۱۱/۱۲

حسین عشاقی*

چکیده

واقعیت‌هایی که در گزاره‌های علوم توصیفی، معلوم ما می‌شوند به علت اینکه منحصرأً به ملاک واقعیت خداوند متعال ﷻ واقعیت بوده و الهی هستند و نه سکولار و بی تفاوت نسبت به خداوند متعال ﷻ. بر این ادعا هم برهان عقلی وجود دارد و هم ادله نقلی؛ بنا بر این هر گزاره علمی از علوم توصیفی که به گونه‌ای بیانگر چنین واقعیتی هستند نیز سکولار و بی تفاوت نسبت به خداوند متعال ﷻ نیستند و گرنه لازم می‌آید هیچ‌یک از علوم توصیفی درست نباشد؛ از این رو دیدگاه برخی اندیشمندان اسلامی که ملاک الهی بودن علوم توصیفی را فقط به رعایت مسایل ارزشی درباره آنها می‌دانند نمی‌تواند درست باشد.

واژگان کلیدی: الهی بودن علم، الهی بودن واقعیات، سکولاریسم علمی، علم سکولار، علوم توصیفی، علم و معلوم.

*. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. (oshshaq@yahoo.com)

مقدمه

گر چه در گفت و شنودیم در این باب و در آن
جز از آن یار نگفتیم و نگوئیم همه

سکولار نبودن واقعیت‌های معلوم

واقعیت‌هایی که معلوم ما می‌شوند و علوم توصیفی ما از آنها حکایت می‌کنند، هیچ‌یک با خداوند متعال ﷻ بیگانه و مغایر نبوده و نسبت به خداوند متعال ﷻ در موضع بی‌تفاوتی قرار ندارند و به اصطلاح آنها واقعیت‌هایی سکولار نیستند، بلکه بلااستثنا هر یک از آنها چهره‌ای از ذات حق و جلوه‌ای از وجود خداوند متعال ﷻ هستند. بر این دعوا هم شواهد قرآنی و نقلی داریم و هم افزون بر بیانات قرآنی و روایی، این ادعا با برهان عقلی قابل استدلال و تبیین است که در ادامه بحث ابتدا به بیان برهانی این دعوا می‌پردازیم سپس به بیان نقلی.

الف) برهانی بر سکولار نبودن واقعیت‌های معلوم

به علت امتناع ارتفاع نقیضین، باید ذات «حق»، مصداق بالذات و مطابق حقیقی، یک طرف از هر دو نقیضی باشد؛ و گرنه گرفتار ارتفاع نقیضین از موضوع واحد خواهیم شد که آشکارا محال و ناممکن است؛ بنا بر این ذات «حق» یا مصداق بالذات و مطابق حقیقی «خورشید» است به‌طور مثال، یا عدم «خورشید»؛ به‌طور کلی یا وی مصداق بالذات و مطابق حقیقی «الف» است یا عدم «الف» اما ذات «حق»، ممکن نیست که مصداق بالذات و مطابق حقیقی طرف عدمی از هر

نقیضین باشد؛ زیرا ذات «حق»، وجود محض و هستی ناب است و وجود محض و هستی ناب، ممکن نیست که مصداق بالذات و مطابق حقیقی هر گونه عدم باشد؛ و گرنه وجود محض نخواهد بود؛ بنا براین ذات «حق»، مصداق بالذات و مطابق حقیقی طرف وجودی از هر نقیضین است؛ پس اگر از «الف» و نا «الف»، دومی طرفی عدمی باشد در فرض عدم حمل طرف عدمی، به طور حتم «الف» به عنوان یک محمول وجودی بر ذات «حق» حمل می شود.

در اینجا این پرسش مطرح می شود که آیا برای اینکه ذات «حق» مصداق حقیقی به طور مثال، واقعیت «خورشید» باشد، به تغییری در آن نیاز هست، به اینکه با حمل خورشید بر آن، چیزی به ذات «حق» افزوده شود یا چیزی از آن کاسته شود یا نه؟ بلکه ذات «حق» به تنهایی و بی انضمامی و بدون هیچ گونه تغییری به افزونی یا کاستی، کافی است که ذات «حق» به طور مثال «خورشید» باشد؟

پاسخ این است که برای اینکه ذات «حق» به طور مثال «خورشید» باشد، به هیچ انضمامی نیاز ندارد و به هیچ تغییری در حقیقت این موضوع نیاز نیست، چه به افزودن چیزی به آن و چه به کاستن چیزی از آن بلکه ذات «حق» به خودی خودش و بدون انضمام هر قید وجودی و عدمی که باعث تغییری در شیئیت و واقعیت ذات «حق» شود، مصداق حقیقی واقعیت «خورشید» است؛ زیرا اگر برای اینکه ذات «حق» مصداق حقیقی واقعیت «خورشید» باشد، به تغییری، به افزودن چیزی یا به کاستن چیزی در ذات «حق» نیاز باشد، لازمه اش این است که بدون آن تغییر، ذات «حق» مصداق حقیقی واقعیت «خورشید» به طور مثال نباشد و این در حالی است که ذات «حق» به علت اینکه هستی ناب

بود، مصداق بالذات طرف عدمی هم نبود و این مستلزم ارتفاع نقیضین از موضوع واحد است؛ چون نه طرف وجودی و نه طرف عدمی هیچ‌کدام بر ذات حق حمل نشد؛ و این امری محال و باطل است؛ بنا براین ذات «حق» بدون هیچ تغییری در آن، و بدون انضمام چیزی به آن، مصداق حقیقی واقعیت «خورشید» است؛ معنای این سخن این است که ذات «حق» برای اینکه به‌طور مثال «خورشید» باشد، نه لازم است واقعیت متمایزی به مثابه خورشید به آن ضمیمه شود؛ و نه لازم است که ذات «حق» از اطلاق ذاتی‌اش بیرون و به وجودی مقید، با مرتبه‌ای نازل تنزل کند بلکه ذات «حق» دست‌نخورده و با همان اطلاق ذاتی‌اش و بدون انضمام هر شیء ضمیمه‌ای، مصداق حقیقی واقعیت «خورشید» است.

از اینجا روشن می‌شود که در گزاره (ذات «حق»، خورشید است)، محمول یعنی «خورشید» به حسب واقعیتش هیچ مصداق حقیقی و مطابق بالذاتی جز ذات «حق» ندارد؛ زیرا موضوع یک گزاره ایجابی، مصداق محمول آن گزاره است اما در اینجا طبق بیان پیش‌گفته برای اینکه موضوع، مصداق محمول باشد، هیچ امر دیگری به واقعیت موضوع، نه افزوده شد، نه از آن کاسته شد؛ پس «خورشید» به حسب واقعیتش هیچ واقعیتی و وجودی جز وجود حق ندارد و مصداق حقیقی و مطابق بالذات «خورشید» جز ذات «حق» چیزی نیست؛ بنا براین از جهت وجود و هستی، خورشید موجود، هیچ شیئیستی و واقعیستی جز واقعیت و وجود ذات «حق» ندارد.

مسئله در دیگر محمولاتی که از هر دو نقیض بر ذات «حق» حمل می‌شوند همین‌گونه است؛ بنا براین طبق بیان پیش‌گفته ماه، خورشید، مثلث، مربع و ... به

حسب واقعیتشان هیچ واقعیتی و وجودی جز وجود حق ندارند و مصداق حقیقی و مطابق بالذات هر یک از آنها جز ذات «حق» چیزی نیست.

این از یک سو، اما از سوی دیگر هر یک از این محمولات وجودی با دیگر محمولات وجودی آشکارا به گونه‌ای واقعی، متفاوت است؛ از این رو هر کدام آثار متفاوت و متمایزی از آثار دیگران دارند؛ به طور مثال، آثار خورشید از آثار ماه متفاوت هستند و نیز لوازم مثلث از لوازم مربع متمایز هستند. جمع دو سوی بحث ما را ملزم می‌کند که بپذیریم در عین اینکه ماه و خورشید به طور مثال به لحاظ موجودیت‌شان متفاوت و متمایز از همدیگر نیستند بلکه به معیار موجودیت یگانه حق همه موجود هستند اما به علت تمایز آثار و لوازشان واقعاً نوعی تمایز غیر وجودی دارند که در عرفان این تمایز را تمایز ظهوری می‌نامند؛ یعنی یک واقعیت بدون هیچ تغایر وجودی و تکثری در هستی‌اش، در جلوه‌های متفاوتی ظاهر می‌شود و در قالب‌های گوناگونی تجلی می‌کند؛ پس روشن شد که ذات «حق» بدون اینکه هیچ گونه تغییری در شیئیت خودش رخ دهد، در چهره این محمولات وجودی متفاوت، با آثار گوناگون، ظاهر می‌شود؛ چون از سویی به طور مثال خورشید هیچ واقعیتی و شیئیتی جز ذات «حق» نداشت و از سویی آشکارا آثار خورشید با آثار ماه متفاوت است؛ پس باید گفت خورشید بدون اینکه موجود تازه و متمایزی از ذات «حق» باشد؛ فقط چهره‌ای از چهره‌های گوناگون ذات بی‌مثل و مانند خداوند متعال ﷻ را نشان می‌دهد.

بنابراین ما در پهنه واقعیات، فقط با واقعیت یگانه خداوند متعال ﷻ روبه‌رو هستیم نه با موجودات گوناگون و متکثر؛ بلکه آنچه برای شکل‌گیری هر یک از

این واقعیات مشهود، لازم است بر ذات حق افزوده شود، یک جنبه ظهوری است که امری می‌باشد اعتباری الوجود و چنانکه توضیحش گذشت باعث افزوده شدن شی‌ای به واقعیت ذات «حق» نمی‌شود و موجود مغایری شکل نمی‌گیرد؛ و گرنه کار به ارتفاع نقیضین که امری ناممکن است، می‌انجامد.

تا اینجا روشن شد که اشیاء به حسب وجود و واقعیشان نه تنها بریده و بیگانه از ذات «حق» نیستند بلکه تک‌تکشان شیء هستند به شیئیت خداوند متعال ﷻ و سر سفره وجود حق قرار گرفته و به وجود وی موجود هستند: «بوجوده ثبت الأرض و السماء» (فرازی از دعای عدیله). بنا بر این آنها بدون اینکه موجودیت جدیدی را باعث شوند، هر یک فقط چهره‌ای از ذات خداوند متعال ﷻ را به نمایش می‌گذارند؛ پس هر آنچه در پهنه واقعیت‌ها وجود داد وجودی الهی است؛ نه واقعیتی سکولار و بی تفاوت با موجودیت خداوند متعال ﷻ بلکه وی هست به عین هستی خداوند متعال ﷻ؛ بنا بر این واقعیت‌ها همه الهی هستند، نه سکولار.

نتیجه این نظریه که همه موجودات به عین وجود خداوند متعال ﷻ موجود هستند، این است که همه آنها به لحاظ ماهوی و چیستی ذاتشان نیز ماهیتی و حقیقتی جز ماهیت و حقیقت حق نداشته باشند؛ زیرا تعدد ماهیات به تعدد وجودهایی است که از آنها انتزاع می‌شوند اما در بحث‌های پیشین روشن شد که تمام اشیا به هستی یگانه حق موجود هستند و هستی مغایر و متمایزی ندارند؛ بنا بر این وقتی وجودات متکثری نبود ماهیات متکثری نیز تقرر نمی‌یابند؛ و ماهیت حقیقی نیز متکثر و گوناگون نخواهد بود؛ پس همان‌گونه که در پهنه

هستی همه هستی‌ها به هستی حق موجود هستند، نه به وجود مغایری؛ همچنین همه ذوات و ماهیات به ظاهر متخالف به عین ماهیت حق، ماهیتی و ذاتی دارند؛ نه به ماهیتی بیگانه و مغایر با ماهیت حق. از اینجا روشن می‌شود که همه آنچه به عنوان ماهیت‌های گوناگون نامیده و یاد می‌شود فقط به لحاظ ظهوری با هم متفاوت هستند و فقط ماهیت یگانه خداوند متعال ﷻ است که در چهره‌های گوناگون جلوه‌گری می‌کند و خود را در قالب‌های گوناگون به معرض نمایش می‌گذارد؛ بنا بر این همه آنچه به عنوان ماهیات گوناگون یاد می‌گردد نیز ماهیتی الاهی هستند، نه سکولار و بی تفاوت با ماهیت خداوند متعال ﷻ؛ بلکه آنها عین ماهیت حق هستند که در قالب خاصی آن ماهیت یگانه حق را در چهره خاصی به نمایش می‌گذارند؛ بنا بر این آنها فقط به لحاظ ظهوری با ماهیت خداوند متعال ﷻ و با هم‌دیگر متفاوت هستند.

ب) ادله نقلی بر سکولار نبودن واقعیت‌های معلوم

افزون بر برهان عقلی بیان‌شده، از آیات و روایات فراوانی نیز می‌توان ادعای سکولار نبودن واقعیت‌ها را استنباط کرد که در ذیل به برخی از آنها می‌پردازیم.

۱. «أینما تولوا فثم وجه الله» (بقره، ۱۱۵)؛ به هر سو رو کنید آنجا چهره خداوند متعال ﷻ است.

چهره، مهم‌ترین معرف هویت یک شخص است؛ به گونه‌ای که آن شخص بودن آن شخص، به ملاک چهره وی است؛ بنا بر این وقتی بر اساس این آیه هر چیزی چهره‌ای از چهره‌های خداوند متعال ﷻ باشد؛ پس هر چیزی جز

هویت یگانه حق چیز دیگری نیست؛ بنا بر این ما در رویارویی با هر چیزی با
 هویت و ذات یگانه خداوند متعال ﷻ روبه‌رو هستیم نه با شیء بیگانه‌ای.
 ۲. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»؛ وی است که اول و آخر و آشکار و
 نهان است.

طبق مفاد این آیه، خداوند متعال ﷻ هم نخستین شیء است و هم واپسین
 شیء و نیز هم آشکار است و هم نهان؛ و این خود نشان می‌دهد که واقعیت
 واپسین شیء، همان واقعیت نخستین شیء است؛ زیرا اگر الاول و الآخر دو
 واقعیت متباین باشند؛ در این صورت خداوند متعال ﷻ فقط ممکن است یکی از
 آن دو واقعیت متباین باشد؛ یعنی یا باید الاول باشد، یا الآخر؛ حال آنکه معنای
 آیه این است که وی هم الاول است و هم الآخر؛ پس الاول و الآخر دو واقعیت
 متباین و متمایز از هم نیستند؛ بلکه یک واقعیت است که در دو جلوه اولیت و
 آخریت خود را نشان می‌دهد؛ بنا بر این موجودی که در سلسله علل و معلول
 به‌عنوان واپسین موجود این سلسله قرار می‌گیرد را نباید موجودی متباین و
 متمایز با ذات حق دانست؛ و گرنه لازم می‌آید که خداوند متعال ﷻ دیگر الآخر
 نباشد که این بر خلاف مفاد آیه است؛ پس تفاوت معلول اخیر با ذات حق،
 تفاوتی ظهوری است نه وجودی؛ یعنی یک ذات واحد است که گاهی در چهره
 علت‌العلل ظاهر می‌شود و گاهی در چهره معلول‌العلل و آخرین معلول، بدون
 اینکه با اولیت یا آخریت، واقعیت وجودی الاول و الآخر گوناگون شود؛ از این
 رو در بسیاری از روایات وارده که بیانی برای آیه مورد بحث هستند، به
 صراحت روشن شده که آخریت خداوند متعال ﷻ تحقق هر شیء دیگر بعد از

وجود خدا را نفی می‌کند؛ چنانکه اولیت او تحقق هر شیء دیگر، پیش از وجود خدا را نفی می‌کند؛ برای مثال در نهج البلاغه چنین آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ» (نهج البلاغه، خ ۹۶)؛ ستایش خدایی را است که اولین شیء است؛ پس شیء پیش از وی موجود نیست؛ و آخرین شیء است؛ پس شیء بعد از وی موجود نیست؛ طبق این روایت لازمه آخریت خداوند متعال علیه السلام این است که هیچ موجودی بعد از وجود خداوند متعال علیه السلام تحقق نیافته است؛ بنا بر این آنچه به عنوان حقائق ممکن شناخته می‌شوند وجود مباین و متمایزی از وجود خداوند ندارند؛ و گرنه شیء بعد از واجب‌الوجود موجود شده و در این صورت وجود خداوند متعال علیه السلام آخرین شیء نخواهد بود؛ و این خلاف مفاد روایت است؛ پس آنچه به عنوان حقائق ممکن شناخته می‌شوند، با وجود خداوند متعال علیه السلام تفاوت ظهوری دارند، نه تباین وجودی.

مسئله درباره آشکار و پنهان بودن خداوند متعال علیه السلام نیز به همین منوال است؛ بنا بر این تمام واقعیت‌های آشکار یا نهان نیز در حقیقت همان واقعیت یگانه حق هستند که گاهی در جلوه آشکاری و گاهی در جلوه نهانی تجلی می‌کند؛ بنا بر این تمام چیزها جلوه‌های گوناگون خداوند متعال علیه السلام هستند و حقایقی بیگانه با وی نیستند؛ بنا بر این هیچ واقعیتهای، واقعیتهای سکولار نیست؛ بلکه همه به عین موجودیت حق موجود هستند.

۳. شیخ صدوق علیه السلام از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت در سجده می‌فرمود: «يَا مَنْ عَلَا فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ يَا مَنْ دَنَا فَلَا شَيْءَ دُونَهُ» (ابن بابویه (شیخ صدوق)، ۱۳۹۸ق، ص ۶۷). نیز مانند این عبارت در دعاهای ماه رمضان

چنین وارد شده است: «یا من علا فلا شیء فوقه و دنی فلا شیء دونه» (مفاتیح الجنان، اعمال سحرهای ماه رمضان)؛ ای خدایی که آنچنان برتری یافتی که برتر از وی چیزی نیست و آنچنان پستی گرفتی که پست تر از وی چیزی نیست. طبق این روایت خداوند متعال ﷻ هم در اوج هستی است؛ به گونه‌ای که هیچ چیزی برتر از وی نیست و هم در حضيض پستی است؛ به گونه‌ای که هیچ چیزی پست تر از وی نیست؛ بنا بر این طبق این روایت نباید خداوند متعال ﷻ را موجودی پنداشت که فقط در قله هستی است؛ بلکه آن چیزی که در نازلترین مرتبه موجودات قرار دارد نیز همان واقعیت خداوند متعال ﷻ است؛ و این اوج و حضيض جز همان واقعیت حق چیزی نیستند؛ به قول فردوسی:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی
بنا بر این هیچ واقعیتهایی حتی نازل‌ترین موجود جهان هستی، واقعیتهای سکولار و بی‌تفاوت از هستی خداوند متعال ﷻ نیست؛ بلکه وی نیز واقعیتش همان واقعیت خداست؛ گر چه تفاوت ظهوری که باعث اختلافی در واقعیت و موجودیت نیست، بین آن اوج و این حضيض برقرار است.

ج) سکولار نبودن گزاره‌های علمی

با ادله عقلی و نقلی روشن شد که واقعیت‌ها چه به لحاظ موجودیت‌شان و چه به لحاظ ماهیت‌شان هیچ مغایرتی با هستی و چیستی خداوند متعال ﷻ ندارند؛ بلکه همه موجود هستند به موجودیت خدا و ماهیت هستند به ماهیت خداوند متعال ﷻ؛ بنا بر این حال که اثبات شد که هر موجودی به عین وجود خدا

موجود است، نه به وجودی مغایر؛ و هر ماهیتی به عین ماهیت خداوند ماهیت است، نه به ماهیتی متخالف؛ پس در علوم توصیفی که درباره هر موضوعی، توصیفی ارائه می‌شود، آن موضوع، وجود یا ماهیت خداوند متعال ﷻ است که توصیف می‌شود و هر محمولی که درباره موضوعی توصیفی می‌کند آن محمول توصیف‌گر نیز وجود یا ماهیت خداوند متعال ﷻ است که حمل شده و بیان‌کننده و توصیف‌گری می‌کند؛ به عبارتی دیگر در هر علمی، موضوع توصیف‌شده و محمول توصیف‌کننده هیچ‌یک با ماهیت و هستی خداوند متعال ﷻ بیگانه نیستند و با ماهیت و هستی وی مغایرتی ندارند بلکه هر دو، چهره‌ای از چهره‌های حق هستند؛ بنا بر این هیچ گزاره توصیفی در هیچ علمی نیست که به حسب موضوع و محمولش سکولار باشد و نسبت به ماهیت و واقعیت حق بی‌تفاوت باشد، بلکه هر سخنی، سخنی و توصیفی از تجلی خداوند متعال ﷻ و به واسطه تجلی خداست؛ پس تمام علوم توصیفی، الهی و غیرسکولار هستند؛ و به هیچ‌وجه نسبت به خداوند متعال ﷻ بی‌تفاوت و لابشرط نیستند؛ بنا بر این همان‌گونه که اگر در علم کلام گفته شود «خداوند، موجودی ازلی است» یا گفته شود «خداوند، یگانه است» همه، این‌گونه گزاره‌ها را به علت اینکه درباره خداست و از خداوند متعال ﷻ سخن می‌گویند گزاره الهی می‌دانند؛ باید گفت دیگر گزاره‌ها نیز به علت اینکه درباره خداوند متعال ﷻ سخن می‌گویند، گزاره‌های الهی هستند؛ گر چه شخص گوینده نداند که وی درباره خدا سخن می‌گوید.

تا اینجای بحث روشن شد هر محمول توصیف‌گری، چهره‌ای از چهره‌های خداست که درباره چهره‌ای از خداوند متعال ﷻ توصیفی می‌کند؛ از این رو هر



ستایشی ستایش از خداوند متعال ﷻ است؛ چون هر ستایشی گونه‌ای از توصیف است؛ از این رو است که در بسیاری از روایات منقول از امامان معصوم علیهم‌السلام به این نکته توجه شده است که حمد و ستایش از هر چیز حمد و ستایش از خداست؛ برای مثال، در مناجات‌الذاکرین از مناجات‌های پانزده‌گانه صحیفه سجاده چنین آمده است که:

«أَنْتَ الْمُسَبِّحُ فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَالْمَعْبُودُ فِي كُلِّ زَمَانٍ، وَالْمَوْجُودُ فِي كُلِّ أَوَانٍ، وَ الْمَدْعُوُّ بِكُلِّ لِسَانٍ، وَالْمُعَظَّمُ فِي كُلِّ جَنَانٍ» (مفاتیح‌الجنان، مناجات‌خمسه عشر)؛ ای خدا، تو همانی که در هر مکانی ستوده می‌شوی و در هر زمانی مورد عبادت واقع می‌شوی و موجود در هر زمانی؛ به هر زبانی خوانده می‌شوی، و در هر دلی به بزرگی یاد می‌شوی.

و نیز در مکارم‌الأخلاق طبرسی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که فرمود: «تَكَرَّمْتَ عَنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ شَبِيهٌ وَ تَجَبَّرْتَ عَنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ ضِدٌّ فَأَنْتَ اللَّهُ الْمَحْمُودُ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ أَنْتَ الْمَعْبُودُ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ أَنْتَ الْمَذْكُورُ فِي كُلِّ أَوَانٍ وَ زَمَانٍ» (طبرسی، ۱۳۷۰، ص ۳۴۴)؛ ای خدا، تو گرنامه‌تری از آن هستی که شبیهی داشته باشی و قدرتمندانه‌تری از آن هستی که ضدی برای تو باشد؛ از این رو تو همان خدایی هستی که به هر زبانی ستایش می‌شوی و همان معبودی هستی که در هر مکانی عبادت می‌شوی و تو همانی که در هر آن و زمانی ذکر خواهی شد.

در دعای جوشن کبیر چنین وارد شده است: «يَا مَنْ لَا يُرْغَبُ إِلَّا إِلَيْهِ»؛ ای خدایی که جز به سوی تو هیچ رغبت و میلی تحقق نمی‌یابد؛ بنا بر این طبق این روایات هر چه ستوده می‌شود در حقیقت در آن ستایش، خداوند متعال ﷻ است

که ستایش می‌شود و از هر چیزی ذکری به میان می‌آید در حقیقت از خداوند متعال ﷻ ذکر به میان آمده است؛ و اگر در دلی نسبت به چیزی عظمت و بزرگی احساس شود، در حقیقت این بزرگی خداست که در آن دل احساس شده است؛ و اگر نسبت به چیزی رغبت و اشتیاقی شکل گرفت، در حقیقت آن رغبت و اشتیاق، رغبت و اشتیاق به خداست. در اینجا اشعار زیر مناسب دارد:

ما پی غمزه او کوی به کوییم همه
ما به هر نغمه او سوی به سوییم همه
او به هر جلوه‌گهی حسن و جمالی بنمود
ما بدان جلوه بسی بادیه پوییم همه
ما به چوگان رخس در حرکاتیم مدام
یا به مژگان زدنش بسان گوئیم همه
به توهم شده‌ایم گرم به آغوش کسی
دیده بگشای که گرم از بر اویم همه
ما بوجدیم و سروریم ز بوی خوش او
در خیالیم که بو از گل و بوئیم همه
بگمانیم که مست از می جامی شده‌ایم
بنگر مست از آن طرفه سبوئیم همه
ما گرفتار به زلف رخ هر یار شدیم
چون گرفتار به آن سلسله موئیم همه
گرچه در گفت و شنودیم از این باب و از آن



جز از آن یار نگفتیم و نگوئیم همه
نک به هر طالب و مطلوب بگوئید عیان
ما به او لب به لب و روی به روئیم همه
پس چو موسی بشنو از دهن یار که گفت
خلع نعلین کنی، حضرت هوییم همه

۷۶



پاسخ به یک اشکال

در اینجا ممکن است این اشکال به ذهن برسد که لازمه اینکه هیچ گزاره علمی سکولار نباشد، این است که گزاره‌های باطل و ناما از واقع و حتی گزاره‌هایی که بر الحاد و نفی هستی خداوند متعال ﷻ دلالت دارند نیز الاهی باشند و نه سکولار یا ضددینی و پذیرش چنین لازمه‌ای باعث ختناشدن تقسم علم به علم دینی و علم سکولار می‌شود.

پاسخ این است که آنچه برهان بیان شده بر آن دلالت داشت، این بود که طرف وجودی از هر نقیضینی از تجلیات ذات خداوند متعال ﷻ هستند؛ بنا بر این گزاره‌های باطل که فاقد محکی واقعی و نفس‌الامری هستند و واقعاً مابه‌ازای واقعی برای آنها نیست، مانند گزاره‌های الحادی، از شمول برهان مذکور خارج هستند؛ بنا بر این این‌گونه گزاره‌ها در خارج، واقعیتی ندارند تا واقعیت آنها الاهی باشد؛ بنا بر این تقسیم علوم به حق و باطل یا درست و نادرست، بدون اشکالی، باقی است و بالتبع تقسیم علوم توصیفی به الاهی و غیرالاهی پابرجا است؛ بله هر گزاره کاذبی، اجزایی واقعی نیز دارد؛ این اجزا از آن جهت که

سال هفدهم / شماره ۸۶ / پاییز ۱۳۹۴

واقعیت دارند، باز علم تصویری به آنها سکولار نخواهد بود؛ مانند تصور موضوع و محمول در گزاره «عدد چهار، فرد است» که با تصورات آنها، واقعیت خداوند متعال ﷻ در مجالای خاصی نیز تصور می‌شود و این تصورات از این جهت الهی هستند؛ اما فردیت چهار از آن جهت که واقعیت ندارد، الهی نیز نیست. در اینجا ممکن است این اشکال به ذهن برسد که لازمه اینکه هیچ گزاره علمی سکولار نباشد، این است که گزاره‌های باطل و نامنا از واقع و حتی گزاره‌هایی که بر الحاد و نفی هستی خداوند متعال ﷻ دلالت دارند نیز الهی باشند و نه سکولار یا ضد دینی و پذیرش چنین لازمه‌ای باعث خنثاشدن تقسیم علم به علم دینی و علم سکولار می‌شود.

پاسخ این است که آنچه برهان بیان شده بر آن دلالت داشت، این بود که طرف وجودی از هر نقیضینی از تجلیات ذات خداوند متعال ﷻ هستند؛ بنا بر این گزاره‌های باطل که فاقد محکی واقعی و نفس‌الامری هستند و واقعاً مابه‌ازای واقعی برای آنها نیست، مانند گزاره‌های الحادی، از شمول برهان بیان شده خارج هستند؛ بنا بر این این‌گونه گزاره‌ها در خارج، واقعییتی ندارند تا واقعیت آنها الهی باشد؛ بنا بر این تقسیم علوم به حق و باطل یا درست و نادرست، بدون اشکالی، باقی است و بالتبع تقسیم علوم توصیفی به الهی و غیرالهی پابرجاست؛ بله هر گزاره کاذبی، اجزایی واقعی نیز دارد؛ این اجزا از آن جهت که واقعیت دارند، باز علم تصویری به آنها سکولار نخواهد بود؛ مانند تصور موضوع و محمول در گزاره «عدد چهار، فرد است» که با تصورات آنها، واقعیت خداوند متعال ﷻ در مجالای خاصی نیز تصور می‌شود و این تصورات از این جهت الهی هستند؛ اما فردیت

چهار از آن جهت که واقعیت ندارد، الاهی نیز نیست.

پاسخ به اشکال دیگر

ممکن است گفته شود که برای مثال، در ریاضی گفته می‌شود که «چهار، عدد زوج است»، روشن می‌باشد این گزاره درست است حتی اگر ما نگوییم که چهار و زوج بودن آن هر دو جلوه‌ای از جلوه‌های واقعیت خداوند متعال ﷻ هستند؛ بنا بر این، این گزاره توصیفی، یک علم توصیفی سکولار است و مفاد و مفهوم آن وابستگی به الاهی بودن موضوع و محمولش ندارد؛ بنا بر این طرح پیش‌گفته برای سکولار نبودن علوم توصیفی کامیاب نیست.

پاسخ اجمالی به این اشکال این است که ادعای درستی این گزاره توصیفی در مبنای سکولاریسم ادعای باطلی است و بر اساس الاهی نبودن گزاره‌ها، چنین گزاره‌ای بلکه هر گزاره درستی نادرست می‌شود؛ زیرا گزاره «چهار، عدد زوج است» گرچه فی حد نفسه و به خودی خودش درست است اما وقتی شما بر مبنای سکولاریسم رابطه مفاد این گزاره را و اجزای آن را با ذات خداوندی قطع کردید ادعای درستی این گزاره، باطل است؛ زیرا در این مبنا عیناً این گزاره درست مانند گزاره‌های درست قرآنی است که گرچه بر اساس مبانی دینی، هر گزاره قرآنی درست است اما اگر اجزای درون این گزاره قرآنی را با تفسیرهای غلط تفسیر کردید دیگر این گزاره قرآنی صادق، درست نیست؛ برای مثال، در قرآن کریم آمده است که: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، ۵)؛ اما اگر برای مثال، «عرش» را به معنای تخت جسمانی تفسیر کردیم این جمله قرآنی گرچه فی حد

نفسه درست است اما در این فرض، جمله غلطی خواهد بود. درباره گزاره «چهار، عدد زوج است» نیز مسئله همین گونه است؛ این گزاره فی حد نفسه درست است؛ یعنی وقتی هر یک از اجزای تصویری این گزاره به مصداق حقیقی اشاره داشته باشد، این گزاره درست خواهد بود؛ اما اگر برای مثال مفهوم چهار، به مصداق حقیقی که طبق برهان بیان شده از جلوه‌های خداوند متعال ﷻ است، اشاره نداشته باشد، مشارالیه این چهار، در حقیقت چهار نیست؛ و ادعای زوج بودن آن بی دلیل بلکه باطل است؛ بنا بر این نمی‌توان بر مبنای سکولاریسم درستی این گزاره را تأیید کرد.

توضیح اینکه درباره این ادعای مستشکل که «درستی این گزاره، به الاهی بودن موضوع و محمولش وابسته نیست» دو احتمال قابل تصور است؛ یک احتمال این است که منظور این باشد که درستی مفاد این گزاره وابسته به این نیست که الاهی بودن موضوع و محمول برای ما معلوم باشد و احتمال دیگر این است که منظور این باشد که درستی مفاد این گزاره وابسته به این نیست که موضوع و محمول واقعاً الاهی باشند.

اگر منظور حالت اول باشد می‌گوییم درست است که مفاد این گزاره وابسته به این نیست که الاهی بودن موضوع و محمول برای ما معلوم باشد اما اینکه الاهی بودن موضوع و محمول برای ما معلوم نباشد، نیز آسیبی به ادعای ما نمی‌زند که بر اساس برهان یادشده می‌گوییم در گزاره «چهار، عدد زوج است» ما واقعاً درباره خداوند متعال ﷻ و به واسطه وی سخن گفته‌ایم و توصیف‌کننده و توصیف‌شده هر دو چهره‌ای از چهره‌های خداوند متعال ﷻ هستند؛ بنا بر این،

این گزاره توصیفی، واقعاً یک علم توصیفی سکولار نیست بلکه این گزاره درباره خداوند متعال ﷻ و به واسطه خداست و جهل ما به الاهی بودن آن و اجزای آن نیز نافی الاهی بودن نیست؛ چنانچه اگر کسی بداند که «انسان، از هوا تنفس می‌کند» اما نداند که ماهیت هوایی که انسان از آن تنفس می‌کند، چیست؛ این ندانستن ماهیت هوا، آگاهی وی را به اینکه انسان از هوا تنفس می‌کند را باطل نمی‌سازد و این گزاره که «انسان از هوا تنفس می‌کند» باطل نمی‌شود.

اگر منظور حالت دوم باشد؛ یعنی می‌گویید درستی این گزاره وابسته به این نیست که موضوع و محمول واقعاً الاهی باشند؛ می‌گوییم در این فرض نیز دو مورد محتمل است؛ زیرا یا می‌پذیرید که الاهی نبودن موضوع گزاره برای مثال مساوی است با هیچ هیچ بودن آن یا نمی‌پذیرید؛ یعنی در عین اینکه موضوع الاهی نمی‌دانید اما می‌گویید موضوع یک نحوه واقعی دارد؛ اگر برای مثال «چهار» و «زوجیت» واقعاً هیچ هیچ باشند، خوب هیچ هیچ، نه واقعیت خارجی دارد و نه واقعیت ذهنی؛ نه واقعیت واقعی دارد و نه واقعیت فرضی و اعتباری؛ روشن است در فرض نیستی ناب گزاره‌ای منعقد نمی‌شود تا آن گزاره درست باشد.

اگر در عین اینکه آنها الاهی نیستند اما یک نحوه واقعی دارند؛ در اینجا می‌گوییم در این فرض نیز، ممکن نیست که گزاره «چهار، زوج است» درست باشد؛ زیرا وقتی برای مثال «چهار» واقعی داشت این واقعیت در مقام مقایسه با ذات خداوند متعال ﷻ، از دو حال بیرون نیست چون یا خود واقعیت چهار یا نقیضش باید یکی بر ذات خداوند متعال ﷻ حمل شود؛ زیرا ارتفاع نقیضین از هر موضوع مفروضی محال و ناممکن است؛ پس یا «چهار» بر ذات خداوند

متعال ﷻ حمل می‌شود یا نقیض آن؛ اما اگر واقعیت «چهار» بر ذات خداوند متعال ﷻ حمل شود، خلف فرض است؛ زیرا اگر وی بر ذات خداوند متعال ﷻ حمل شود، در این صورت طبق بیانی که توضیحش در برهان یادشده گذشت وی واقعیتش عین ذات خداوند متعال ﷻ خواهد بود که در این صورت وی یک واقعیت الاهی خواهد بود اما فرض شما این بود که الاهی بودن چنین واقعیتی مردود و باطل باشد؛ پس این احتمال، خلاف فرض شماست و اگر نقیض چنین واقعیتی (که طبعاً این نقیض از سنخ عدم است) بر ذات خداوند متعال ﷻ حمل شود؛ لازم می‌آید که ذات حق مصداق حقیقی یک نحوه عدم باشد اما ذات حق که هستی ناب و وجود محض می‌باشد محال است که مصداق حقیقی عدم باشد؛ پس همه احتمالات فرض الاهی نبودن و در عین حال درست بودن گزاره، باطل شد؛ بنا بر این روشن شد این ادعا که ما می‌توانیم در علوم توصیفی بدون الاهی بودن اشیا، محمولاتی را بر موضوعاتی به گونه درست و صادق، حمل کنیم ادعایی باطل و نامعقول است بلکه باید قبول کرد در هر گزاره علمی درستی، هر محمولی بر هر موضوعی حمل می‌شود، به ملاک الاهی بودن موضوع و محمول، این حمل امکان دارد؛ و لاغیر؛ و به ملاک الاهی بودن، آن گزاره، درست و صادق است و لاغیر؛ پس هیچ علمی و هیچ گزاره علمی درست در علوم توصیفی، سکولار نخواهد بود؛ و بر همین مبنا هر گزاره در صورتی درست و صادق است که الاهی باشد؛ یعنی مفاد مجموع گزاره و هر یک از اجزای آن، جلوه‌ای از جلوه‌های بی‌نهایت خداوند متعال ﷻ را به نمایش بگذارد.

نقد دو دیدگاه

۱. چنانکه روشن شد موجودات و اشیا هم به لحاظ هستی‌شان و هم به لحاظ چیستی و ماهیت‌شان واقعیاتی الاهی هستند و چهره‌ها و جلوه‌های ذات حق ﷻ هستند و هر گز نسبت به خداوند متعال ﷻ ، واقعیاتی بیگانه و سکولار و بی‌تفاوت نیستند؛ از این رو هر گونه بگومگوی صادقی درباره آنها، توصیفی است از خداوند متعال ﷻ و به واسطه وی، به گونه‌ای که هم موضوع توصیف‌شده و هم محمول توصیف‌کننده، همه جلوه‌های ذات حق ﷻ هستند و اصلاً این گزاره‌ها در صورتی درست و صادق هستند که سخنی از خداوند متعال ﷻ در آنها باشد؛ گر چه ما ندانیم که این سخنان درباره خداست؛ پس نباید پنداشت که الاهی‌بودن علوم توصیفی فقط در صورتی است که دستورالعمل‌های ارزشی از ناحیه دین و اخلاق را درباره آنها جاری کنیم (ر.ک.به: مصباح‌یزدی، [بی‌تا]، ص ۲۱)؛ گر چه ما این را قبول داریم که دستورالعمل‌های ارزشی برای علوم توصیفی هم می‌توانند از جهتی، رنگ الاهی‌بودن به علوم توصیفی بدهند؛ برای مثال، اگر کسی به قصد کسب رضایت خداوند متعال ﷻ ، ریاضیات‌آموزی کند؛ علمش و گزاره‌های معلومه وی رنگ خدایی می‌یابند؛ این درست است اما این که معیار الاهی‌بودن علوم توصیفی را در این حد قرار دهیم که دستورات ارزشی درباره آنها رعایت شوند و توجهی به الاهی‌بودن خود واقعیت‌ها و بالتبع توجهی به الاهی‌بودن توصیفات علمی درباره آنها نشود، خطای برزگی است که ما را مجبور می‌کند که به حداقل بسنده کنیم و خواهی نخواهی ما را از جهت واقعیات گزاره‌ها به دره‌ای هولناک سکولاریسم ساقط می‌کند بلکه این، به انکار

مطلق علم می‌انجامد و این برای یک محقق، پذیرفتنی نیست.

۲. از انظار دیگری که برای توجیه الاهی بودن علوم شده نظریه است که استاد آیت‌الله جوادی‌آملی ارائه کرده‌اند که اجمال این نظریه این است که پدیده‌های جهان، مخلوق و فعل خداوند متعال ﷻ هستند؛ و علم پرده از فعل خداوند متعال ﷻ برمی‌دارد؛ بنا بر این هر علم درستی، الاهی و دینی است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۵).

این توجیه گر چه نسبت به دیدگاه نقدشده پیشین دایره الاهی بودن علوم را بیشتر و گسترده‌تر می‌کند اما با این حال با این توجیه، بسیاری از گزاره‌های علمی صادق تحت شمول این توجیه قرار نمی‌گیرند؛ زیرا موضوع گزاره در بسیاری از گزاره‌های علوم، از ماهیات است و روشن می‌باشد که ماهیات، مجعول بالذات و فعل حقیقی خداوند متعال ﷻ نیستند؛ بنا بر این توجیه پیش‌گفته در الاهی بودن چنین گزاره‌هایی ناتمام است؛ زیرا حد وسط برهان آنان فعل الله است اما ماهیات، فعل الله نیستند مگر بالعرض و المجاز.

اگر گفته شود که ماهیات گر چه مجعول حقیقی نیستند اما بدون وجودشان ماهیتی در کار نیست؛ بنا بر این در این‌گونه گزاره‌ها نیز باور به گزاره در صورتی سامان می‌یابد که وجودی برای آن ماهیات از ناحیه خداوند متعال ﷻ شکل گیرد و روشن است وجود ماهیات، فعل خداوند متعال ﷻ است؛ پس علم به این‌گونه گزاره‌ها نیز با واسطه وجود مجعول، الاهی می‌شود و سکولار نخواهد بود.

پاسخ این است که در گزاره‌های علوم، از عوارض ذاتی موضوع سخن گفته

می‌شود و عوارض ذاتی هر موضوعی از لوازم آن است؛ روشن است وقتی موضوع گزاره از ماهیات باشد دخالت وجود شی‌ای در ثبوت محمول برای موضوعی که از سنخ ماهیات است لازمه‌اش دخالت بیگانه در ثبوت لازمه شی‌ای برای ملزوم است؛ که به خلف در لزوم می‌انجامد؛ بنا بر این در این‌گونه گزاره‌ها، نه وجود آن ماهیات، و نه فعل‌الله بودن آن وجود، ممکن نیست در ثبوت محمول برای موضوع ماهوی نقشی و دخالتی داشته باشد؛ اما علم ما در گزاره به همین ثبوت محمول به موضوع تعلق می‌گیرد؛ بنا بر این متعلق خارجی علم ما از افعال خداوند متعال ﷻ نیست؛ بنا بر این توجیه بیان‌شده نمی‌تواند این‌گونه گزاره‌های علمی را از سکولاربودن خارج سازد؛ برای مثال، وقتی در ریاضی می‌گوییم «چهار، زوج است»؛ موضوع در این گزاره یک ماهیت است و زوجیت به‌عنوان لازمه ذاتی آن ماهیت بر آن حمل می‌شود و آنچه در این گزاره، علم ما به آن تعلق می‌گیرد ثبوت زوجیت برای ماهیت چهار است؛ روشن می‌باشد نه ماهیت چهار مجعول و معلول خداوند متعال ﷻ است؛ زیرا دیدگاه درست این است که ماهیات حقیقتاً مجعول نیستند و نه ثبوت زوجیت برای چهار، فعل خداوند متعال ﷻ است؛ زیرا طبق فرض، زوجیت، لازمه ماهیت چهار است؛ اگر ثبوت زوجیت برای ماهیت چهار (که خود معلول خداوند متعال ﷻ نیست) با دخالت خداوند متعال ﷻ باشد لازمه‌اش این است که ورای ذات چهار، چیز دیگری در ثبوت زوجیت برای چهار نقش داشته باشد. این به این معناست که خود ملزوم (یعنی ماهیت چهار) به تنهایی کافی نیست در ثبوت لازمه‌اش برای وی؛ که این خود به این معناست که لازمه چهار لازمه چهار

نباشد که این خلف در لزوم زوجیت نسبت به چهار است؛ بنا بر این ثبوت زوجیت برای چهار فعل خداوند متعال عز وجله نیست؛ بنا بر این توجیه بیان شده که حد وسطش فعل الله بودن اشیاست، در اینجا جاری نیست و این توجیه نمی‌تواند الاهی بودن این گزاره و امثال آن را اثبات کند.

پاسخ به برخی شبهات

درباره این نظریه، شبهاتی مطرح است که به اجمال به پاسخ برخی آنها می‌پردازیم؛ یک شبهه این است که این نظریه باعث تطهیر تمام علوم امروزی است؛ زیرا اگر ما تمام علوم را به گونه تکوینی الاهی بدانیم؛ پس همه علوم ذاتاً پاک و منزّه هستند و معنا نمی‌دهد که درصدد الاهی کردن علوم باشیم و به دینی کردن آنها بپردازیم.

پاسخ این است که؛ اولاً، این نظریه نمی‌گوید همه آنچه به نام گزاره‌های علمی مطرح می‌شوند الاهی هستند و قائل نیست به اینکه هر گزاره‌ای الاهی است بلکه می‌گوید هر گزاره‌ای که صادق است و با واقع انطباق دارد، خواهی نخواهی و به حسب واقع، الاهی است؛ بنا بر این گزاره‌های کاذب از آن جهت که کاذب هستند، ذاتاً ناپاک هستند؛ و معنا می‌دهد که ما با هر گزاره باطلی و از جمله با ادعای سکولاریت و علوم، به خاطر ناپاکی غلط بودنش مبارزه کنیم؛ ثانیاً، این درست است که گزاره‌های علمی درست، ذاتاً پاک هستند؛ و معنا ندارد ما با دینی کردن آنها، آنها را تطهیر کنیم؛ اما از سوی دیگر این گزاره‌های علمی ذاتاً پاک، از ناحیه سکولارها مورد اتهام غیرالاهی بودن واقع شده‌اند و از طرف آنان

متهم هستند به بریدگی از خداوند متعال ﷻ و بی تفاوتی نسبت به وی و اینجا است که معنا می‌دهد ما با اقدامات منطقی و برهان‌آوری برای اثبات الاهی‌بودن آنها، آن گزاره‌های پاک را از اتهام ناحق غیرالاهی‌بودن پاک کنیم؛ بنا بر این کار ما در اینجا مانند کار شاهدهی است که در دادگاه باعث تبرئه یک بی‌گناه از جرم می‌شود؛ روشن است آن بی‌گناه، واقعاً آلوده به گناه مورد نظر نبوده اما به ناحق در جامعه متهم به گناه شده است و شهادت شاهد عادل، آن بی‌گناه را از اتهام مجرم‌بودن تطهیر می‌کند نه از خود جرم؛ بنا بر این لازمه قبول این نظریه، بی‌معنا بودن مبارزه علیه سکولاریسم نیست؛ بلکه چنین مبارزه‌ای، همه گزاره‌های درست را از اتهام غیرالاهی‌بودن مبرا می‌کند، نه از خود غیرالاهی‌بودن.

شبهه دیگر این است که نهایت چیزی که از بیان پیشین اثبات می‌شود الاهی‌بودن گزاره‌های صادق است؛ نه دینی‌بودن و نه اسلامی‌بودن آنها؛ حال آن که در این حوزه، بیشتر دینی‌بودن و اسلامی‌بودن علوم مورد توجه است.

پاسخ این است که با برهان پیش‌گفته روشن شد که «هر گزاره علمی حقیقی، الاهی است». مفاد این گزاره این است که هر گزاره علمی حقیقی، چهره الاهی دارد؛ یعنی هر سخن درستی، سخنی و توصیفی از خداوند متعال ﷻ و به واسطه خداست و نیز روشن شد که درستی گزاره‌ها منحصرأ در گرو الاهی‌بودن آنهاست؛ آشکار است رسیدن به چنین نکته‌ای و اذعان به آن یکی از عالی‌ترین مراتب توحید است که از ارکان ادیان الاهی و به‌ویژه دین اسلام است؛ چون در التزام به الاهی‌بودن هر علمی، ما در فضای علمی، مشرب توحیدی پیدا کرده‌ایم؛

روشن است توجه به توحید؛ و مشرب توحیدی داشتن در هر حوزه‌ای از مهم‌ترین بخش‌های دین و به‌ویژه اسلام است؛ پس می‌توان با این دعوا و اثبات آن برای صاحبان اندیشه، آنان را در حوزه علوم توصیفی، موحد و بنا بر این متدین و مؤمن سازیم که یکی از اهداف عالی دین و به ویژه دین اسلام است؛ بنا بر این این نظریه، دینی بودن علوم را بلکه اسلامی بودن علوم را نیز تأیید می‌کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

علوم توصیفی صادق که واقعاً بیانگر واقعیتی از واقعیات هستند، همه علوم الهی و دینی هستند و نه سکولار و بی تفاوت نسبت به خداوند متعال ﷻ. البته این الهی بودن را ذاتاً دارند نه فقط به این قید که دستورالعمل‌های ارزشی درباره آنها ملاحظه شود، چنانکه در دیدگاه برخی اندیشه‌وران اسلامی گفته شده است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

مفاتیح الجنان.

۱. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمدبن علی؛ **التوحید**؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.

۲. جوادی آملی، عبدالله؛ **اسلام و محیط زیست**؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶.

۳. طبرسی، حسن بن فضل؛ **مکارم الأخلاق**؛ ترجمه شریف رضوی؛ قم:

۱۳۷۰.

۴. مصباح یزدی، علی؛ «رابطه علم و دین از دیدگاه آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی»؛ جزوه تایپ شده، [بی تا].

